



حتی می‌توان در معاشرت و احوال پرسی هم استفاده معنوی و علمی برد/ رفاقت با چه کسی مفید نیست؟

معاشرت انسان با انسان‌های دیگر کاملاً طبیعی است و انگیزه فطری دارد، انسان طوری آفریده شده است که از دیدن هم‌نوعان خود خرسند می‌شود. اگر کسی مدتی با دیگران ارتباطش قطع شود، شکنجه بزرگی است.

معاشرت انسان با انسان‌های دیگر کاملاً طبیعی است و انگیزه فطری دارد، انسان طوری آفریده شده است که از دیدن هم‌نوعان خود خرسند می‌شود. اگر کسی مدتی با دیگران ارتباطش قطع شود، شکنجه بزرگی است.

خبرگزاری مهر - گروه دین و اندیشه: زندگی انسان ساحت‌های مختلفی دارد که انسان مؤمن همانطور که از اسمش پیداست باید در هر کدام از آن‌ها ایمان خود را ظهور و بروز دهد. در ساحت‌های فردی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، هنری، اعتقادی، اخلاقی، علمی، اقتصادی و جسمی. بروز ایمان نیز در این ساحت‌ها چیزی نیست جز تقوا. یعنی فرد در همه این ابعاد زندگی نظر خدا و رضایت او را محور قرار دهد. امام صادق (ع) درباره وظیفه شیعیان فرموده است: «کونوا لنا زینا ولا تکونوا لنا شیناً» زینت و سبب افتخار ما باشید نه اینکه باعث شرمندگی ما باشید. در این راستا حضرت علی (ع) می‌فرماید: «اعیونی بورع واجتهاد و سداد» سعی کنید تقوا و ورع داشته باشید. در این راه تلاش کنید و استقامت داشته باشید. آنچه پیش رو دارید گزیده‌ای از سخنان مرحوم آیت الله مصباح یزدی؛ است که در سال ۸۷ ایراد کرده‌اند. بخش پنجاه و هفتم آن را باهم می‌خوانیم:

معاشرت انسان با انسان‌های دیگر کاملاً طبیعی است و یک انگیزه فطری دارد. انسان طوری آفریده شده است که از دیدن هم‌نوعان خود خرسند می‌شود. اگر کسی مدتی با دیگران ارتباطش قطع شود، شکنجه بزرگی برای او خواهد بود.

از این جهت زندان یک مجازات است که ارتباط انسان با هم‌نوعانش قطع می‌شود و در نوع شدید آن حتی به زندانی اجازه نمی‌دهند که انسان‌های دیگر را ببیند. اگر کسی به این حالت مبتلا شد، می‌فهمد که دیدن انسان‌های دیگر چه نعمت بزرگی است. این گونه خلقت حکمت‌هایی دارد؛ چراکه بسیاری از کمالات انسان در سایه زندگی اجتماعی و در ارتباط با دیگران پیدا خواهد شد. در ابتدا ارتباط با پدر و مادر و در مرحله بعد با معلم و رفیق و سایر انسان‌هاست، که از آن برای دنیا و آخرت استفاده می‌کند. اگر انسان بخواهد به تنهایی زندگی کند، هم به مشقت خواهد افتاد و معلوم نیست تا چه اندازه می‌تواند به زندگی ادامه دهد و هم به کمالات روحی و انسانی نخواهد رسید.

ممکن است کسی بگوید در تنهایی مشغول عبادت می‌شویم. ولی اگر تنها بودیم چگونه متوجه می‌شدیم که عبادتی در کار است و چگونه باید آن را انجام داد؟ خدا انسان را به گونه‌ای آفریده که تکاملش با دیگران ارتباط داشته باشد؛ یعنی هر انسانی را برای انسان دیگر نعمت قرار داده است و این انگیزه را هم به طور فطری در انسان نهاده تا با دیگران معاشرت کند. البته این تمایلات در افراد گوناگون، مختلف است و ویژگی‌های انسان‌ها از لحاظ مراتب، تفاوت دارد. هم قوای شناختی افراد فرق می‌کند و هم احساسات آنها و هم عواطف و تمایلات‌شان؛ اما اصل آن در همه انسان‌ها وجود دارد. به اصطلاح روانشناسان، بعضی برون‌گرا هستند و بسیار علاقه‌مندند که اجتماعی باشند و با دیگران ارتباط داشته باشند و بعضی درون‌گرا هستند و میل دارند بیشتر تنها باشند و به تفکر بپردازند. این اختلافات کمابیش وجود دارد؛ اما هیچ انسانی از معاشرت با دیگران متنفر نیست و اگر کسی از معاشرت بیزار باشد، به خاطر امور عارضی است؛ مثلاً یک دشمنی یا شرک از طرف مقابل دیده است.

اما مسئله مهم این است که هر انسانی چقدر امر معاشرت را آگاهانه انجام می‌دهد. در جلسات قبل هم روی این مسئله تکیه شد که ارزش فعالیت انسانی که موجب تکامل انسان می‌شود، بستگی به مقدار آگاهی او دارد که با آن کار را انجام می‌دهد و اگر بدون آگاهی وارد کاری شود، در تکامل انسان چندان تأثیری ندارد. این قاعده در آنجا که با امر حق مخالفت می‌کند نیز جاری است. گاهی مخالفت از روی عناد است و گاهی از روی ناآگاهی. دسته دوم بیشتر قابل چشم‌پوشی است؛ ولی دسته اول چون عنصر آگاهی در آن تأثیر دارد، در سقوط انسان بسیار مؤثر است.

در بحث معاشرت هم بحث به همین منوال است. اصل معاشرت با دیگران یک امر فطری و به یک معنا غریزی است؛ اما گاهی معاشرت خارج از انتخاب و بدون فکر اتفاق می‌افتد، و گاهی انسان می‌نشیند فکر می‌کند که با چه کسانی معاشرت کند، و چرا؟ هر مقدار عنصر آگاهی در این مرحله دخالت داشته باشد، در رشد انسان چه در بعد مثبت و چه در بعد منفی مؤثرتر است. اینکه حضرت می‌فرمایند: «يُخَالِطُ النَّاسَ يَلْمُ»؛ شاید اشاره به این مطلب باشد که انتخاب ایشان در مورد معاشر و رفیق و همسر در اثر یک برخورد و اتفاق نیست؛ بلکه از روی حساب و آگاهی است. مؤمن از روی معیارهای صحیح، اصلح را انتخاب می‌کند.

مؤمن وقتی هم می خواهد از کسی جدا شود، همین گونه است. البته این نکته را نباید فراموش کرد که در اخلاق و آداب اسلامی، مفارقت از دوستِ خدایسند مذمت شده است و اگر به صورت قهر باشد، مذمت آن بسیار بیشتر است و گفته شده هیچ مؤمنی حق ندارد بیش از سه روز با مؤمن دیگری قهر کند ۱. در روایت آمده است که اگر مؤمنی با کسی یکسال رفیق بود، آن شخص حکم خویشاوند را پیدا می کند و نباید به آسانی رفاقتش را قطع کند.

اما اگر تشخیص داد رفاقت با کسی برایش مفید نیست و می خواهد رفاقت را ترک کند، مؤمن طبق یک سری عوامل اتّفاقی، مثلاً به صرف اینکه از یک حرفی ناراحت شود و اینگونه عوامل، این کار را نمی کند. اگر می خواهد از کسی جدا شود روی یک حساب و سنجشی است که این جدایی نزد خدا مطلوب است یا نه. از طرف دیگر، کیفیت این امر با مسالمت است. قرآن در مورد طلاق دادن همسر می فرماید: «وَ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ قَبْلَ أَنْ أَجْلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ يَمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَّحُوهُنَّ مَعْرُوفٍ»؛ ۲؛ اگر از همسران هم جدا می شوید با نیکی و خوبی جدا شوید، نه از روی عداوت و پرخاش و دشمنی؛ اینها شأن مؤمن نیست. مؤمن وقتی تشخیص داد که باید از کسی جدا شود، با تفکر و مشورت سعی می کند مقدماتی را فراهم کند که با مسالمت جدا شود: وَ يُقَارِفُهُمْ يَسْلِمًا.

سخن گفتن برای سود بردن

اولین قدم معاشرت، صحبت کردن و احوال پرسسی است. بسیاری از مردم اینگونه صحبت ها را هم بدون تفکر و صرفاً از روی اتّفاق مطرح می کنند؛ یعنی عقلانی و سنجیده نیست. اما گاهی انسان با کسی معاشرت می کند تا از علم و ادب او در راه انجام وظایف الهی استفاده کند. این دو معاشرت بسیار با هم متفاوت است. اگر بخواهیم سخن ها را از لحاظ ارزش طبقه بندی کنیم، از زیر صفر شروع می شود تا بی نهایت.

صحبت های انسان، از قبیل احوال پرسسی، سوال کردن، باب سخن را باز کردن و ... ممکن است ارزشش زیر صفر باشد و یا ممکن است آن قدر متعالی باشد که نتوان ارزش آن را حساب کرد. انسان عاقل وقتی می بیند سخن گفتن این قدر می تواند از لحاظ ارزش متفاوت باشد، زبانش را باز نمی کند که هرچه به زبان آمد بگوید؛ بلکه به دنبال این است که از فرصت حرف زدن بهترین استفاده را بکند. اما کسانی که در مکتب اسلام و اهل بیت علیهم السلام تربیت نشده اند، نه حرف زدنشان حساب دارد و نه سوال کردنشان. مثلاً گاهی از اسرار زندگی دیگران پرس و جو می کند؛ اسراری که فاش شدنش جائز نیست، و با این سوال خود مرتکب معصیت هم می شود؛ مخصوصاً گاهی به دنبال این است که نقطه ضعف هایی از کسانی به دست آورد تا در فرصت مناسب به رخ آنها بکشد!

اما مؤمن در همه اینها با حساب وارد می شود. وقتی می خواهد سر صحبت را با کسی باز کند فکر می کند که از کجا شروع کند تا هم برای خود و هم برای دیگری و احیاناً برای جماعت و امتی نفع داشته باشد. وقتی انسان برای مصالح جامعه اسلامی صحبت می کند و واقعاً قصد دارد یک قدمی برای اصلاح فساد در جامعه بردارد و یا قدمی برای رفع مشکل یک برادر ایمانی بردارد، ارزش آن به قدری است که قابل بیان نیست. گرچه با گفتن چند جمله شروع می شود، اما ملائکه از نوشتن ثوابش عاجز می شوند. وقتی می شود با زبان این کارها را کرد، چرا چنین نکنیم؟ «يَتَكَلَّمُ لِيَعْنَمَ»: مؤمن صحبتی که می کند برای این است که سودی بر آن مترتب شود.

سوال برای فهمیدن

گاهی انسان صحبتی که مطرح می کند، سوال و استفهام است. آیا اصل سوال کردن خوب است یا نه؟ از چه چیزهایی باید سوال کرد؟ به صورت کلی باید گفت: انسان از چیزهایی که نمی داند سوال می کند؛ اما چرا می خواهد بفهمد؟ قاعده‌ای باید سوال برای فهم چیزی باشد که برای خود و دیگری مفید باشد. اما اگر به دنبال فهم چیزی باشد که هیچ فایده ای برای او ندارد و باعث تلف شدن وقت و مشغول شدن ذهن دیگران می شود و احیاناً موجب معصیت می شود، این سوال چرا باید مطرح شود؟ همه اینها تحت یک قاعده کلی است که در اوصاف مؤمنین در قرآن به آن اشاره شده است: «وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» مؤمن کار بیهوده نمی کند؛ بلکه به دنبال نفع حقیقی است. منفعت گاهی منفعت دنیوی است، مثل اینکه افرادی به دنبال این هستند که ببینند کدام بانک تسهیلات بیشتری با سود کمتری می دهد؟ و یا کجا به سرمایه، سود بیشتری می دهند؟ و یا کجا زمین گران شده و کجا ارزان شده است، و از این قبیل چیزها. البته تا جایی که حلال باشد اشکالی ندارد که انسان از نعمت های دنیا به صورت حلال استفاده کند. اما اگر برای گرفتن ربا استفاده کند، این سو استفاده است، نه استفاده حقیقی. حتی در کلاس درس که سوال کردن برای فهم مطالبی از استاد است، این سوال کردن می تواند ضررهایی داشته باشد که بر نفعش غالب است. شیطان همه جا کم و بیش حضور دارد و اثر خودش را می گذارد.

برخی شیطانی ثابت دارند که رفیق و همدم آنهاست: «وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا قَهُوْلَهُ قَرِينًا» آنهایی که از ذکر خدا غافل می شوند و عمداً یاد خدا را فرا موش می کنند، خداوند برای آنها رفیق شیطانی قرار می دهد که همیشه همراه آنهاست. آنهایی هم که شیطانی همدم خود ندارند، از این مصون نیستند که گاهی با شیطان برخورد کنند. «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» ۵. سر درس که استاد مشغول درس دادن است، ممکن است سؤالی به ذهن برسد. در اینجا گاهی واقعاً چیزی را نمی داند و می خواهد به جواب آن برسد. در این صورت می تواند بعد از درس، به طور خصوصی از استاد بپرسد.

این یک راه برای به جواب رسیدن است. در روایات گفت شده که علم مثل گنجی پنهان است؛ اگر می خواهید از این گنج استفاده کنید باید از کلید آن استفاده کنید و کلید آن سوال کردن است ۶. بنابراین سوال کردن خوب است ولی در صورتی که سؤالی مناسب، در وقت مناسب و با انگیزه صحیح باشد و در درجه اول برای خدا باشد؛ به این معنا که بتوان با آن بیشتر به خدا تقرب پیدا کرد.

اما گاهی انگیزه های غیر الهی در کار است. مثلاً در برخی موارد با این که می تواند سوال را خصوصی از استاد بپرسد، اما برای این که به رفقای خود بفهماند که این سوال به ذهن من آمد، ولی به ذهن شما نیامد و من از شما بهتر می فهمم، آن را سر کلاس می پرسد! در ابتدا این وسوسه شیطان است و مؤمن در معرض وسوسه شیطان قرار می گیرد، ولی فوراً متوجه می شود که این شیطان است که او را وسوسه می کند: «وَتَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ».

حال اگر فرصتی نیست و مجبور است که سر درس از استاد سوال کند، شخص ضعیف الایمان پس از جواب استاد، گاهی سوال را با وجه دیگری تکرار می کند، به این قصد که تلویحاً اشاره کند که دقت من از دقت استاد هم بیشتر بود و باید جواب روشن تری داد. گاهی وسوسه های شیطان به قدری قوی می شود که انسان دوست دارد طوری سوال کند که استاد را خجل کند و به دیگران هم بفهماند که این استاد نمی تواند جواب دهد و احیاناً من بهتر از او می دانم! در اینجا یک سوال و یک مسئله است که با یک زبان هم مطرح می شود، اما این انگیزه ها ارزش را از زمین تا آسمان متفاوت می کند. برخی افراد سؤالاتی معما گونه طرح می کنند تا طرف را به عجز درآورند. در روایات تعبیر «تَعْتَتُ»؛ برای این دسته از سوالات بکار برده شده است؛ یعنی سؤالاتی که برای به زحمت انداختن و اذیت کردن، مطرح می شود. این سوالات نه تنها ثوابی ندارد، بلکه به خاطر اینکه موجب ایداء یک مؤمن و ریختن آبروی وی می شود، گناه هم دارد. پس در این گونه موارد با اینکه سوالات علمی است و صورت سخن به یک شکل است، ولی انگیزه ها می تواند اینقدر متفاوت باشد.

بدین جهت حضرت می فرماید: «وَيَسْأَلُ لِيَفْهَمَ». باید دید هدف از این سوال چیست. حضرت خیلی بر نوع سوال مؤمن تکیه نمی کند، چراکه مسلماً مؤمن سؤالی را مطرح نمی کند که در آن معصیت باشد؛ بلکه بر انگیزه سوال تکیه می کند. به طور کلی ما باید یک دقت ویژه در انگیزه هایمان داشته باشیم. وقتی می خواهیم کاری انجام دهیم، قبل از انجام، تأمل کنیم و ببینیم چه چیزی ما را وادار می کند که این کار را انجام دهیم. اگر دیدیم انگیزه ما، انگیزه ای خداپسند است، خدا را بر این انگیزه شکر کنیم و کار را انجام دهیم و از خدا توفیق برای انجام صحیح عمل را طلب کنیم.

اما اگر دیدیم از روی هوای نفس است و انجام این کار برای امتثال امر الهی نیست، بلکه چون دلخواه ماست، می خواهیم انجام دهیم، در این صورت باید مهار سخن را به دست بگیریم و به آسانی سخن نگوئیم. بسیاری از بزرگان از زبان مراقبت های شدیدی می کردند که بیهوده به کار نیفتد تا موجب خسارت نشود. پس در درجه اول باید دید سخنی که می خواهیم بگوئیم جائز است یا خیر؛ و در درجه بعد ببینیم انگیزه ما برای این کار چیست؟ انگیزه است که به رفتار انسان ارزش مثبت یا منفی می دهد. گاهی یک انگیزه انسان را متوجه عرش می کند و گاهی یک انگیزه انسان را از فرش به اعماق جهنم ساقط می کند.

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص: ۱۸۸.

۲: البقره / ۲۳۱.

۳: المؤمنون / ۳.

۴: الزخرف / ۳۶.

۵: الاعراف / ۲۰۱.

